

تکثیر در خارج از کشور از : طرفداران شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال

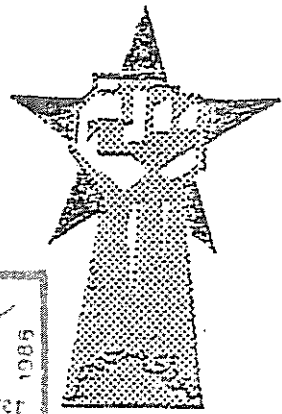
Postlagerkarte
Nr: 076287 A
5600 Wuppertal 1.
W. Germany

آگهی پستی

فوق العاده
دوره اختیابی

شماره ۹

۲۲ دی ۱۳۶۰



نشریه شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال

لبنان : دیکتاتوری نظامی علیه طبقه کارگر

ارتش لبنان حجیم خود را به جنبش همبستگی طبقه کارگر این کشور همچون راهزنان نیمه های شب و بی سروصدا آغاز کرد . با طلوع صبح "تشکیل" شورای نجات ملی " و حکومت نظامی از طریق رادیو - تلویزیون و به صورتی واقعی از طریق حضور تویپا و تانکها در شهر مغلظ شد . سرایان با کلاههای خود و تفنگهایشان کارخانه ها و مراکز کارگری را اشغال کردند و برآن شدند که کارگران را به زیر سرنیزه و تبدیلید به محاکمه نظامی به کار وادارند . واقمیت "سرمالیسم" و "اترناسیونالیسم" اردوگاهی بار دیگر در لبنان خود را عریان و بی پرده به نمایش گذاشت . مردم شوروی و اروپای شرقی و کارگران و روشنفکران همه دنیا امروز با نگرانی شاهد تلاش خشونت باز و خونین "حکومت کارگری" لبنان برای سرکوب طبقه کارگر در این کشوراند .
بقیه در صفحه ۴

جنگ و هدفهای قدرت

بیمای جمهوری اسلامی ایران " در برنامه " بارهیان ره قدس" و اخبار جنگ جبارانه شب شانزدهم دیماه ۱۳۶۰ مطالبی شنیدنی داشت . گوینده در باره ریشه ها و علل جنگ ایران و عراق به تحلیل وضع عراق و جنگونگی روی کار آمدن بعثی هادر این کشور پرداخت . از قاسم و کودتای او بر ضد رژیم سلطنتی عراق تجلیلی گذرا کرد و آنگاه شرح داد که چگونه بعثی ها حرکت شروع شده با کودتای قاسم را گام به گام قاپزند و به اینکه قدرت غریزند . سپس برده اخت به وضع اقتصادی - سیاسی عراق و اینکه کشور مذکور صادر کننده نفت به انگلیس ، آمریکا ، فرانسه است و وارد کننده عمده کالا از این کشورها . لابلای این بحث اقتصادی که با نمودارهای آماری هم زینت یافته بود ، به اینجا رسید که عراق تا سال ۱۹۷۵ سلاح و مپعات ارتش خود را از اتحاد جماهیر شوروی تامین می کرد ولی از آنسال به بعد - صدام چرخش به غرب کرده ، یعنی که تجهیزات ارتش عراق را از غرب تامین می کند . گوینده به جای ارائه ارقام و آمار در این زمینه خیلی سریع و گهرا به خرید مپازهای فرانسوی در حین جنگ با ایران ، - صراطه ای که همین اواخر انجام گرفت - اشاره کرد و به این ترتیب صانه صبی را که عنوان کرده بود - یعنی اینکه ارتش عراق ساخت سالها مگاری نزدیک عراق و شوروی و تربیت یافته مختاران نظامی شرق نیست و عراق دارد بسا سلاحهای غربی یا مردم ایران می جنگند نه با سلاحهای شرقی - به خیال خود ثابت کرد . این تبلیغات بخشی از همان سیاست کی تبلیغاتی است که رژیم جمهوری اسلامی و مشاوران " شرقی" ارتش عراق می کنند : تم اصلی این تبلیغات اینست
بقیه در صفحه ۲

توطئه ای به نام "پاکسازی و بازسازی دانشگاهها

با پیروز شدن قیام انقلابی مردم ما و فروریختن نظام شاهنشاهی ایند آن میرت که جامعه ایرانی به زودی در همه زمینه های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی از هر گونه آلودگی به ظاهر خود کلامی و ارتجاع "پاکسازی" و بر باید پیشرفته ترین دست آورد های انقلابی و در جهت دست یافتن به والاترین آرمان های انسانی "بازسازی" شود . اما دیری نگذشت که توفان کسر کننده ای از جنجال و هیاهو همه چیز را در خود فرو برد . مردمان جفا قرار به همه دستاورد های انقلاب حجیم بردند .
بقیه در صفحه ۷

ایران و عراق ساخته دست امریکاست مولای در زش نمی رود و تزی صد درصد درست است .

حال بپردازیم به طرف دیگر قضیه ، یعنی نتایج جنگ . در این مورد نیز ، در همان برنامه چهارشنبه شب شانزدهم دیمه ماه حضرت حجت السلام والمسلمین ، ریاست محترم مجلس شورای اسلامی سخنان گویباری ایراد فرمودند و مساله را با چنانسان خنده های ملیح و کلمات ساده ای تحلیل کردند که حتی مسن بیسواد هم روشن شد . ایشان در تحلیل برکات جنگ فرمودند جنگ برای ما چند برکت داشته است : اولاً رسیدن به مقام ولای شهادت که مقام قرب الهی است ؛ عالیترین مقام و مرتبه ای که هر انسان می تواند به آن برسد . ثانیاً جلوگیری از روند تحوّل جامعه ایرانی به سوی یک فرهنگ مصرفی جدید . ما که انقلاب کرده بودیم و حدود بیست تا ۲۵ میلیارد دلار ذخیره ارزی داشتیم ، انبارهای ما هم پر بود ، ارتش و سلاحها و مهمات آن هم دست نخورده بود ، ممکن بود سوسه بشویم و از ایسن امکانات در راه مصرف و رفاه استفاده کنیم : آنوقت چه می شدیم؟ یک ملت تنبل بی کاره که فقط از کیسه می خورد و تولید نمی کند و این البته به ضرر ما بود و به نفع امریکای جهانخوار بود . به همین دلیل امریکا دست بالا کرد و صدام را وادار به جنگ کرد که ما اینقدر متبل نباشیم ، یکقدر بجنیم و کار کنیم . کرها را سفت کنیم و از مصرف بپرهیزیم تا احتیاجی به خرید و وارد کردن کالا از غرب نداشته باشیم و نفوذ فرهنگی غرب و در راس آن امریکا در پیش ما محطی نداشته باشد . آقای حجت السلام والمسلمین بدین ترتیب ثابت کردند که این امریکای شیطان آنقدرها هم شیطان نیست ، از آن خرهای روزگار است . خودش کاری میکند که ما مستقل تر بشویم و نیازی به او نداشته باشیم . اگر غیر از این است پس چرا صدام بدبخت را وادار کرد جنگ را شروع کند ؟ اینهم یک دلیل دیگر برای اثبات امریکائی بودن صدام و امریکائی بودن جنگ . اما خرید امریکا هنگامی روشنتر میشود که به سومین برکت جنگ از نظر آقای حجت السلام والمسلمین توجه کنیم . ایشان فرمودند سومین برکت جنگ این است که بجه های ما جنگیدند و جنگ کردن را یاد گرفتند . همین نیروهایی که در جنگ عراق آزموده شده اند و تکیه برگردند دیگر مجالی به ایسن

است که امریکا شیطان بزرگ است ، که هر بدبختی و فلاکتی که ما گرفتار آن هستیم نه زائیده خود کماگی ، قانون شکنی ، انحصار طلبی و ندانم کارکنو جهل گردانندگان حکومت که نتیجه شیطنت ها و دخالتهای امریکاست ، که جنگ ایران و عراق هم به تحریک امریکاست و صدام نوکر امریکا این جنگ را شروع کرده است تا خود و ما را بد خاک سیاه بنشانند . این " تم " تبلیغاتی همان مایه ای است که تمامی سازهای حکومتی و احزاب وابسته به حکومت و تمامی سازهای احزاب وابسته به بلوک شرق و در راس آنها حزب توده و اکثریت - دوسه سال است با آن کوک شده اند و آهنگ آنها در هر کوی و برزنی می توان شنید : " هر فریادی که دارید بر سر امریکا بزنید " . " خطر امریکا جدی است " ، " امریکنا ، شیطان بزرگ " و غیره

باری ، از بحث خود منحرف نشویم . سخن بر سر جنگ و علل و ریشه های آن بود . تبلیغات رسمی می گوید رژیم عراق نوکر غرب ، یعنی انگلیس و امریکاست ، چرا که به آنها نفت میفروشد و از آنها کالا می خرد ، و نیز به دلیل اینکه عراق تعدادی میسراژ فرانسوی خریده است . ظاهراً ما که در برابر عراق می جنگیم نفتی نمی فروشیم و آنچه سخنگویان دولتی در این زمینه میگویند ، یعنی ادامه صادرات نفت ، ظاهراً دروغ است . و ظاهراً اگر نفتی می فروشیم بهیچوجه به غرب و یا کشورهای وابسته به غرب نمی رود ، ظاهراً دلارهای نازنینی که از صادرات نفت ما بنه دست می آید یکساهی اش هم به جیب فروشندگان کالاهای غربی ریخته نمی شود . و صد البته سلاح هم از غرب نمی خریم ، این فانتوم ها و اف ۱۴ ها و " کبرا " ها که بلند شدند و خاک عراق را شخم زدند ، البته غربی نبودند ، ساخت فیضیه قم بودند ، ظاهراً لوازم بدکی این اسباب بازی ها را هم موسسات فتنس دارالعلوم یزد یا دارالمؤمنین کاشان برای ما تهیه می کنند نرفته کارخانه های غربی . بنابراین منطبق سیمای جمهوری اسلامی در مورد وابستگی و سرسپردگی - که اساس آن عبارت است از فروش نفت به غرب و خرید اسلحه و کالا از غرب - در مورد خودمان بحمداله به هیچوجه صادق نیست . نتیجه اینکه تز دولت و حزب توده و اکثریت و بخشی از چپ که درست قبول دارد جنگ

منافقین و گروهکهای امریکائی نمی دهند . همه فوت و فن ها را یاد گرفته اند و چنان دماری از روزگار این ضد انقلاب نوکسر امریکا در بیابانها که در داستانها نوشته شود . ملاحظه میفرمائید امریکا چقدر خراست ؟ از یکطرف یکمده منافق و ضد انقلاب را راه می اندازد که در داخل کشور موی دماغ حجاج اسلام و علمای اعلام که می خواهند ایران را بهشت برین کنند بشو ند و از طرف دیگر صدام را تحریک به جنگ می کند که در طی آن بر و بچه های پاسدار جنگاوری می آموزند و با فوت و فن تعقیب و سرکوب دشمن آشنا می شوند و بعد می آیند مثل عقاب به سراغ منافقین و ضد انقلاب امریکائی و نسلشان را بر می اندازند .

سبحان اله از خیریت شیطان بزرگ .

مساله جنگ ایران و عراق مساله ای جدی است . آیا جنبش انقلابی ایران این مساله را دقیقاً تحلیل کرده است ؟ تاریخ آینده ایران با تکیه بر اسناد و مدارک روشن خواهد کرد که چه کسی پشت سر صدام بود و این عروسک کویکی با تکیه بر چه قول و قرارها و حمایتها و به استناد کدام اطلاعات و تشویق ها هوس " اسکندر " شدن در خاور میانه به سرش زد و نیروهایش را به سوی ایسران سرازیر کرد ؟ اما آنچه از هم اکنون مشخص است نتایج خارجی و نتایج داخلی این جنگ از نظر ما است .

نتایج خارجی جنگ روشن است : اولاً درهم کوبیده شدن و نیروی نظامی بالنسبه کارآزموده که خطری جدی برای اسرائیل به شمار می آمدند و با وجود آنها اسرائیل نمی توانست سیادت مطلق نظامی در منطقه داشته باشد . ثانیاً : صرف شدن ذخایر سلاح و مهمات این دو نیرو و فراهم شدن نیاز برای تسلیح مجدد و بازسازی آنها ، یعنی باز شدن یک حساب بانکی چاق و چله به نفع سازندگان سلاحهایی که این دو نیرو را تجهیز می کردند و می کنند . ثالثاً : درهم کوبیده شدن دو کشور عراق و ایسران ، ویرانی شهرها ، آبادیها ، پلها ، راهها ، کارخانه ها و صنایع این دو کشور . خلاصه نابود شدن همه تاسیساتی که طی پنجاه سال اخیر به قیمت غارت ذخائر طبیعی ایران و عراق ساخته شده بود ، اینهم حساب بانکی دیگری به نفع صنایع شرق و غرب و زمینه ای بلند مدت برای به کار افتادن سرمایه های کلان شرقی و غربی و سرازیر شدن خیل کارشناسان و تکنیسین ها و کارکنان

فنی شرق و غرب به منطقه . و بالاخره ، ایجاد اختلال در تولید و صدور عادی نفت به کشورهای صنعتی با خواباندن و مختل کردن صنایع نفت ایران و عراق . به عهده کارشناسان اقتصادی جنبش است که این بخش از مساله را بررسی کنند و با آمار و ارقام نشان دهند که چه کسی از این رهگذر استفاده برده است .

اما نتایج داخلی جنگ : مساله از این لحاظ دو وجه عمده دارد : یکی از نظر مردم ایران و دیگر از دیدگاه قدرت آخوندی حاکم . از نظر مردم ایران قضیه روشن است : جنگ برای ما جز بدبختی ارضانی نداشته است . ویرانی جنوب ، و آواره شدن بیش از دو میلیون ایرانی جنگ زده ، صرف شدن همه چیز و جلو گیری از امکان سرمایه گذاری عادی در زمینه های تولیدی و رفاهی به دلیل اختصاص یافتن همه چیز به جنگ و صنایع جنگی ، چنانچه در طعم تلخ فلاکت و آوارگی و بیکاری و بدبختی به مردم ایسران در مقایسه با رفاه نسبی سه چهار سال پیش ، و ساختن یک زمینیه زهنی مساعد . آقای حجت السلام هاشمی رفسنجانی در اشاره به این نکته که جنگ روحیه صرف را از ما گرفته است نیمی از حقیقت را بیان می کند نه تمامی آنرا . آخوند هائی که آن بالا نشسته اند و نان و گوشت و شکر و قند و تاید و صابون و سایر مایحتاجشان در منزلشان تحویل داده می شود از درد دل آنهایی که آواره شده اند و یا برای گرفتن پنج سیر شکر ساعتها در صف می ایستند چه خبر دارند ؟ و چه می دانند که این بخش از مردم در آرزوی چه چیزی هستند ؟

از دیدگاه قدرت ، نتایج جنگ بسیار تماشائی است . بهتر از جنگ چه چیزی می توانست بهانه عمده برای اعمال سیاستهای سرکوشگرانه قدرت آخوندی باشد ؟ جلوی اعتصابها را بگیرد ؟ مانع تجمع ها و میتینگها باشد ؟ زبان انتقاد را ببندد و قلمهای آزاد نویس را بشکند ؟ سخنان حجت السلام در مورد نقش امریکسا و تحلیل ایشان و مفسران سیمای جمهوری اسلامی از چگونگی وابستگی عراق هر قدر که سوخی باشد پاره ای از بیانات آقای حجت السلام و دیگر مسئولان امر در برکات جنگ بسیار جسدی است . از جمله آنجا که در مورد فوائد جنگ برای آزموده شدن بر و بچه های پاسدار و قدرت گرفتن سپاه در برابر ارتش سخن می گویند . جنگ ایران و عراق وسیله ای بود برای داغان کردن

و تضعیف ارتش و ساختن و سازمان دادن نیروی جنگی دیگری به نام سپاه . سپاه در این جنگ با سلاح سنگین آشنا نشد و اندک اندک گردانها و هنگهای خود را ساخت . سپاه اکنون در موقعیتی است که آخوندها و مشاوران " شرقی " آنها قادرند با يك حرکت ارتش را در سپاه ادغام و خود را برای همیشه از شر افسران و درجه داران و سرایان انقلابی میهن پرست و ناسیونا لیست آسوده کنند . خلاصه اینکه جنگ ایران و عراق برای آخوند های حاکم به منزله " بحران سازنده " بود ، بحرانی که برای مردم صیبت آفرین است ولی برای قدرت حاکم مهلت آفرین و مدد بگر ، مردم را سرگرم گرفتاریهای خود می کند و به قدرت فرصت می دهد تا با دست باز پایه های سلطه اش را مستحکم کند . شاید به همین

دلیل است که آخوندها اکنون از " راهیان ره قدس " سخن میگویند دولتی که در آغاز جنگ ظاهرا غافلگیر شد و بعد به عنوان نیروی مدافع تجاوز خارجی به صحنه آمد اکنون از " راه کریلا " و " راه قدس " سخن می گوید . آیا آخوندها آماده ایجاد آتش بسازی دیگری در صحنه خاورمیانه اند ؟ ملت را به چه وسیله دیگری می توان تا مدتها سرگرم داشت و از مبارزه برای استیفای حقوق حقه خود باز داشت ؟ اعزام گردانهای سپاه برای نجات فلسطین ؟ یا سوء استفاده دیگری از جنگ ، بشاگرفتن چندین میلیارد دلار به عنوان غرامت جنگی از عربستان و لیبی و گسودن در باغ سبز ؟ از این " شیاطین " هرکاری ساخته است .

بابک ابراهیمی

لهستان : دیکتاتوری نظامی علیه طبقه کارگر

تحریف مبانی کمونیسم استادند : مفاهیم تهی شده از معنای سالهاست که در جهت تحمیل سرکوب و اختناق به طبقه کارگر و به اسم طبقه کارگر مورد سوء استفاده قرار می گیرند . لاکسن سرانجام واقعیت زندگی بر توهم حاصل از تحریف ایدئولوژیک چیره می گردد و در خلال مبارزه ، تضاد بین ادعای حکومتگران " سوسیالیست " اروپای شرقی و منافع واقعی طبقه کارگر ، بر مردم و در درجه اول بر کارگران آشکار می شود . این پدیده ای است که امروز در لهستان شاهد آن هستیم و فرادهای دیگر در سایر کشورهای اروپای شرقی بروز خواهد کرد . در لهستان ، طبقه کارگر به خود آمده و در مقابل تسلط حزب بر تمامی عرصه های زندگی تولیدی ، اجتماعی و سیاسی مبارزه ای تاریخی را آغاز کرده است . شعور و آگاهی طبقاتی کارگران لهستان در ضمن مبارزات اقتصادی ، سیاسی و فکری پر فراز و نشیب شکل گرفته و سرانجام در جنبش همبستگی عینیت یافته است . جهان سرمایه داری غرب با نادیده گرفتن جنبه های اصیل کارگری و تجلسی پرشکوه نهضت شورائی طبقه کارگر لهستان ، با استفاده از دستگاههای تبلیغاتی خویش سعی بر آن داشته است که در عنصر ناسیونالیسم و ضدیت را در این جنبش عمده کند . در مورد

احزاب کمونیست اروپای شرقی که پس از جنگ جهانی دوم تحت سیادت شوروی به حکومت رسیدند با داعیه " مارکسیسم - لنینیسم " و " نمایندگی طبقه کارگر " در واقع طبقه کارگر و کلیت جامعه این کشورها را به بند کشیده اند . با این ادعای واهی که حکومت حزب همان حاکمیت طبقه کارگر است ، هرگونه امکان تحریک و سرروز و شکل گیری اراده و عمل مستقل و مستقیم کارگران از آنها سلب گردیده است . بر اساس این تحریف ایدئولوژیک ، برای کارگران ، برای آنانی که در عالم واقعیت چرخهای صنعت و تولید را می گرانند جایی در حکومت و سیستم اداری کشور باقی نماند . حاکمیت حزب در حالتی انتزاعی و مجرد و به عنوان حاکمیت طبقه معنی می شود و موجودیت عینی طبقه کارگر در همه عرصه و به خصوص در پهنه سیاست نفی می شود . صرف نظر از همه توجیهات ایدئولوژیک این امر به معنی آن است که شتی بورکرات و سیاست باز که از زندگی واقعی پرولتاریا و دنیای کار و تولید بیگانه اند ، سررشته امور را در دست دارند و برای جامعه تصمیم می گیرند . برای توجیه " حقانیت " و " مشروعیت " خویش ، احزاب مسلط بر اردوگاه " سوسیالیستی " در به کار بردن الفاظ مارکسیستی و

احساسات ناسیونالیستی گفتمانی است که تاریخ معاصر لهستان به یک تعبیر تاریخ بروز و فوران روحیه ناسیونالیستی از یکسو و سرکوبی، انقیاد و شکست آن از سوی دیگر است: اشغال لهستان توسط آلمان هیتلری، بروز نقش بارز ناسیونالیسم در جریان مبارزه علیه دشمن اشغالگر، استقرار سلطه شوروی بر این کشور، بلافاصله و همزمان با آزاد شدن آن از سلطه نازیها، سرکوبی نیروهای ملی و... همه و همه سبب شده است که احساسات ناسیونالیستی تاریخاً ارضاً و محقق نشده، به صورتی فروخورده در روحیه اجتماعی مردم لهستان باقی بماند. این سابقه تاریخی و استمرار نفوذ شوروی در لهستان تحت عنوان "انترناسیونالیسم پرولتری" موجب گردیده است که ملیت‌گرائی و تأکید بر استقلال ملی حضور خود را در همه گرایشات و مبارزات سیاسی مردم در مقابل دولت آشکار سازد. برای درک علت و اهمیت مذکور در جنبش کارگری لهستان نیز باید به چگونگی رابطه کلیسا با دولت و حزب در دوران پس از جنگ جهانی دوم توجه کرد. حزب در کشورهای اروپای شرقی نه تنها عرصه دولت و سیاست، بلکه تمامی پهنه‌های جامعه مدنی را اشغال کرده است. پس از به قدرت رسیدن حزب کمونیست در لهستان، تنها نهادی که موفق شد خود را از سلطه کامل حزب صون نگهدارد، کلیسا بود. این امر در ذهن مردم لهستان اعتبار و جایگاه خاصی به کلیسای کاتولیک ایمن کشور بخشیده است. التجا، به کلیسا در واقع روشی بس‌سرای اعتراض، جلوه‌ای از تمایل به دخالت در سرنوشت و نشانه‌ای از ضدیت مردم با توتالیتاریسم حزبی بوده است. علاوه بر این، روشنفکران مذهبی با تشکیل هسته‌های زیرزمینی پس از سال ۱۹۶۸ و نزدیکی با K O R (کمیته دفاع از کارگران) و سپس با اتحادیه همبستگی، عملیات در پیکار مردم لهستان شرکت کرده‌اند. عمدتاً به دلایل است که مردم لهستان علیرغم سازنکاریها و مصالحه‌کاریهای کلیسای رسمی، ایمان مذهبی و احترام به کلیسا را حفظ کرده‌اند. از اینرو با توجه به زمینه‌های تاریخی، تمایلات ناسیونالیستی و شبکه کلیسا در اعتراضات و مبارزات اخیر مردم لهستان صاحب نقش و کارکرد می‌باشد.

لاکن به هیچوجه خصوصیات بارز و اساسی جنبش همبستگی را تشکیل نمی‌دهند.

اتحادیه همبستگی شکل عینیت یافته اراده مستقل و اقدام مستقیم طبقه کارگر در لهستان و بنابراین در درجه اول یک سازمان مستقل طبقاتی است. مبارزات جنبش همبستگی عمدتاً بر سر اثبات وجود مستقل طبقه کارگر و ضرورت دخالت کارگران به عنوان یک طبقه در اداره امور جامعه بوده است، مواردی که می‌باید از اصول بدیهی و پایه‌ای یک حکومت کارگری و رژیم سوسیالیستی باشند. سالها مبارزه پرفراز و نشیب و توأم با سرکوبی‌های مکرر و پیروزیهای اندک چنان نیاز به ابراز وجود مستقل را در طبقه کارگر برانگیخته بود که جنبش همبستگی در ظرف ششماه به سازمانی با نه میلیون و نیم عضو کارگر بدل شد و شبکه‌ای از تشکیلات کارگری سراسر لهستان را پوشاند. ارتباط بین جمعیت وسیع کارگری در بخشهای گوناگون صنعت در جنبش همبستگی نیز شکل تازه‌ای به خود گرفت. جنبش همبستگی اساساً یک سازمان طبقاتی است و نه یک سازمان ایدئولوژیکی. همین خصوصیت موجب شد اشکال جدید ارتباط و سازماندهی در درون جنبش شود. از نظر تشکیلاتی اتحادیه همبستگی سازمانی است غیرسانترالیزه با موازین دموکراسی درون تشکیلاتی و استقلال نسبی اجزاء. این مجموعه در واقع نوعی از گردهم‌آئی و سازمان‌یابی شورائی را به نمایش می‌گذارد. گذشته از اینها از جمله بارزترین ویژگیهای نهضت اخیر لهستان پیوند کارگران و روشنفکران است. پس از شکست حرکت اعتراضی روشنفکران در سال ۱۹۶۸ این گروه اجتماعی فعالیت مجدد خود را در سال ۱۹۷۶ با ماهیت جدیدی آغاز کرد. روشنفکران با تشکیل کمیته دفاع از کارگران این بار فعالیت خویش را شخصاً متوجه طبقه کارگر ساختند. توجه به این نکته جالب است که روشنفکران نه با داعیه بردن یک ایدئولوژی به درون طبقه کارگر، بلکه صرفاً برای کمک به کارگرانی که در جریان مبارزه صدمه دیده بودند مجتمع شدند. البته طبیعی است که این نزدیکی با طبقه کارگر، خود بحث و تبادل نظرهای فراوان به همراه داشت که نتایج آن به صورت انتشار وسیع خبرنامه‌ها، شب‌نامه‌ها، نشریات گوناگون، تشکیل جلسات

به هنگام از دست دادن پایگاه اجتماعی و ناتوان شدن دستگاه های ایدئولوژیک - فرهنگیشان در حفظ وضع موجود به آن دست می یازند: به میدان آوردن ابزار زور و سرکوب! ارتش در نیمه شبی همچون راهزنان هجوم خویش را به اردوگاه واقعی پرولتاریا آغاز کرد. "شورای نجات ملی" (بخوان حزبی) تشکیل شد و حکومت نظامی، جامعه و به خصوص مراکز صنعتی و کارگری را در سیاهی خویش فرو بلعید. ماجرای امروز لهستان، ماجرای رودر روئی گلوله ارتشیان بر سینه کارگران، ماجرای تقلا برای سرکوب از یکسوی و حماسه مقاومت از سوی دیگر، ماجرای مبارزه مستبدین حزبی با فاعلین و سازندگان تاریخی سوسیالیسم است. همزمان با هجوم برنامه ریزی شده نظامی دستگاههای تبلیغاتی اردوگاه نیز با بی شرمی و با توسل به همان شیوه های کهنه، آشنا و آبرو باخته استالینیستی - کشف توطئه فلان و... - هجوم به جنبش همبستگی را آغاز کرد. فراسوی این تبلیغات دروغین، واقعیت آن است که دولتهای حزبی - اردوگاه ماهیتاً نمیتوانند چنین جنبشهایی را تحمل کنند. وجود اینگونه نهفت ها اصل وجودی چنین رژیم هایی را که بر حکومت حزب بر جامعه استوار است به مخاطره می اندازد. تسلط حزب بر جامعه ماهیتاً با هرگونه استقلال طلبی و با هرگونه کوششی در جهت تشکل مستقل توده ای سرنا سازگاری دارد. واقع لهستان شدت و عمق این تضاد را به خوبی نشان داد. به هر صورت صرف نظر از نتایج بلا فاصله مبارزه ای که هم اکنون در لهستان در جریان است، بی تردید تجربه اتحادیه همبستگی یک نقطه عطف تاریخی در مبارزات پرولتاریا در جهان است. از این نقطه نظر جنبش همبستگی را میتوان با کمون پاریس قیاس کرد. اگر کمون نقطه عطف نبرد طبقه کارگر در مقابل بورژوازی در طلیمه جهان سرمایه داری بود، جنبش همبستگی نقطه عطف پیکار رهایی بخش طبقه کارگر در مقابل دیکتاتوری احزاب مسلط بر جامعه در "جهان سوسیالیستی" است.

دیماه ۶۰ میسرا

بحث و گفتگو و تدریس در منازل و غیره، در دسترس همگان قرار میگرفت. اتحاد کارگران و روشنفکران که پس از تشکیل اتحادیه همبستگی به صورتی مستمر و استوار ادامه یافت یکی از نقاط قدرت جنبش اخیر لهستان است. طبیعی است که جنبشی چنین قدرتمند از نظر تعداد اعضاء گسترش سراسری و پیوند ارگانیک با روشنفکران، گامهای سریعی در جهت تعمیق خواستها و اهدافش بردارد. در زمینه های اقتصادی اتحادیه به زودی مسائلی خودگردانی را مطرح ساخت و مدیریت دولتی به زیر سؤال رفت. کارگران لهستان که هم از دانش فنی و تکنیکی و هم از آگاهی و سازمانیابی طبقاتی برخوردار بودند، کوشش می کردند که امر تولیدی جامعه به طور واقعی به تولیدکنندگان سپرده شود و امر اجتماعی شدن تولید به صورت واقعی و نه به معنای دولتی شدن صنایع متحقق گردد. خواست های سیاسی جنبش همبستگی نیز روز به روز ابعاد وسیعتری می یافت. مسائل اصولی و مطالبات اساسی نظیر آزادی مطبوعات، لغو سانسور، آزادی زندانیان سیاسی، آزاد شدن رادیو - تلویزیون از انحصار حزبی و... یکی پس از دیگری مطرح شد. مبارزات طبقه کارگر بسزوی دهقانان لهستان را نیز به جانب آنها کشاند و مساله ایجاد اتحادیه های آزاد دهقانی گردید. دولت حزبی لهستان در ظرف مدت کوتاهی به ناگهان خویش را با اتحادی از کارگران، دهقانان و روشنفکران روبرو دید. تمویض مقامات حزبی، موعظه صلح و سازش و حفظ نظم عمومی از جانب کلیسا، تهدید و ارضاب فعالین جنبش، تلاش در ایجاد تفرقه بین کارگران و روشنفکران هیچیک موثر نیفتاد و جنبش روز به روز ابعاد وسیعتری به خود گرفت. به روشنی دیده می شد که مجموعه دستگاههای ایدئولوژیک - فرهنگی رژیم ارتش و اعتبار خویش را از دست داده است و دیگر قادر به حفظ نظم موجود نیست. ارزشهای نوینی که از دل جنبش همبستگی زاده شد، شور و شوق عمومی را به خود جلب کرده و این اتحادیه به سرعت به زبان دل همه مردم لهستان بدل شد. در چنین جوی از طلوع قدرت مستقیم مردمی و درهم ریختن ساختارهای قدرت دولتی، دولت حزبی لهستان بسرایی حفظ خویش به همان روشی متوسل شد که همه دولتهای دیکتاتوری

توطئه ای به نام "پاکسازی و بازسازی دانشگاهها"

فریادهای هشدار دهنده روشنفکران و نیروهای مترقی به گوش مردم نرسید. "بهار آزادی" سرآمد و نمایندگان تازه استبداد و ارتجاع به نام حاکمیت جدید، سرنویست انقلاب را در دست گرفتند.

طبیعی بود که نودولتان، در عمل، ساخت و نقش بسیاری از سازمانها و نهادهای دولتی و ملی این مرز و بوم را مطابق با مصالح و مقاصد خویش نیابند. این بود که واژه های خوش طنین "پاکسازی" و "بازسازی" از همان آغاز در زبان سیاسی حاکمیت جدید معنا و محتوای خاصی پیدا کرد. معنا و محتوایی که به ویژه در برخورد این حاکمیت با نظام دانشگاهی کشور به آسانی قابل بررسی و شناسایی می شود. شعبده ای که به نام "انقلاب فرهنگی" به خورد این ملت ستمدیده داده شد تا امروز هیچ برآیندی جز تعطیل شدن و عاقل ماندن دانشگاهها و دیگر سازمانهای آموزش عالی کشور نداشته است. نهادهای دانشگاهی این پیشگامان مبارزه در راه آزادی و پیشرفت علمی و فنی و نوسازی فرهنگی و بلوغ اجتماعی، پس از سقوط دستگاه آریامهری، میرفتند که جایی تازه بگیرند و تلاش فرهنگی برای رهاندن این جامعه از یوغ هرگونه خودکامگی و عقب ماندگی و وابستگی را بپروان تر و پرشتاب تر به پیش ببرند. اما حکمرانان جدید خیلی زود احساس خطر کردند و چنین بود که دانشگاه که پیش از انقلاب و در جریان انقلاب به عنوان "سنگر آزادی" شهرت داشت، ناگاه "کانون توطئه و فساد" از کار درآمد. نودولتیان یکسبه طرح "انقلاب فرهنگی" را ریختند و به صلاح خود دیدند فراموش کنند که اصلاً "انقلاب فرهنگی" کاری است پر دامنه تر از "انقلاب آموزشی" و ثانیاً "انقلاب آموزشی" را نیز باید از پایه هرم آموزشی آغاز کرد نه از تارک آن. این بود که "انقلاب فرهنگی" در نخستین مرحله، برابر شد با به خون کشیدن جنایتکارانه جنبش دانشجویی و تعطیل کردن و عاقل گذاشتن دانشگاهها و سازمانهای آموزشی عالی در سراسر کشور. اما اکنون که بیش از دو سال از این اقدام ضد مردمی و فرهنگ سوز می گذرد، کارگزاران شعبده رسوا و نفرت انگیز "انقلاب فرهنگی" به فکر "بازگشایی" و "نوگشایی" دانشگاهها

افتاده اند. کلمه "بازگشایی" معنی روشنی دارد. اما اصلاً عبت نباید بست. به هیچ روی قرار نیست که دانشگاهها دقیقاً با همان ظرفیت و قابلیت و امکاناتی که به هنگام بسته شدن داشتند، دوباره آغاز به کار کنند. دانشگاهها را می خواهند نوگشایی کنند. و این در عمل دقیقاً بدین معناست که می خواهند دانشگاهها و دیگر سازمانهای آموزشی عالی کشور را، با پیراستن آنها از همه "عناصر نامطلوب" اهم از استاد، دانشجو و کارمند در قالب تنگ نظرانه ترین و خود سرانه ترین الگوها جای دهند. الگوهای که برنامه ریزان انقلاب به اصطلاح فرهنگی می پندارند با آنها خواهند توانست تحولات آینده علم و فن و هنر و فلسفه و دیگر مظاهر تمدن و فرهنگ را در مسیر هدفهای ضد تاریخی کارفرمایان خویش مهار و هدایت کنند. سخنگویان انقلاب به اصطلاح دانشگاهی آشکارا اعلام می کنند در فضای دانشگاههای آینده ایران هیچکس حق نخواهد داشت در هیچگونه فعالیت سیاسی مشارکت جوید. دانشجویان باید "از گرایشهای مضوع گذشته شان دست کشیده... محیط دانشگاه را یک محیط علمی و تخصصی آفرین تلقی کنند." (۱) اینگونه "فرمان"ها در گوش دانشگاهیان بی شک طنین آشنایی دارد. دستگاه ستشاهی نیز سخت می کوشید تا به طور کلی فضای اجتماعی کشور، و به ویژه محیط دانشگاه را از هرگونه "آلودگی" به سیاست "پساک" کند. اما سیاست "سیاست زدائی" آریامهری در عمل هیچ نتیجه ای جز سیاسی تر شدن همه نهادهای اجتماعی ایمن سرزمین، و به ویژه دانشگاههای ما نداشت. و اگر دخالتهای سبعانه تخریبی مانع تکامل طبیعی - تاریخی جامعه ایرانی در آینده نزدیک نشود، می توان یقین داشت که جامعه دانشگاهی ما در "سنگر آزادی" همچنان نمونه ای آموزنده خواهد بود برای همه نهادهای مردمی و بینتاز این آب و خاک در مبارزه بیکریشان بر ضد هر شکل کهنه و یا تازه ای از وابستگی و خودکامگی و ارتجاع. اما "سیاست زدائی" فضای آموزش عالی کشور به هیچ روی تنها هدف سیاست جدید دانشگاهی نیست. طراحان انقلاب با اصطلاح فرهنگی برای حال و آینده دانشگاههای ما خوابهای دیگری نیز دیده اند و محتوا و جوهر ضد مردمی و ارتجاعی آنها باد و واژه خوش آهنگ "پاکسازی" و "بازسازی" بیانی مردم فریب و ظاهری

انقلابی یافته است. البته، اهداف و مقاصد شومی که در این دو واژه جاسازی شده است، در واقع تعیین کننده برنامه و سرنوشتی است که نو قدرتان به طور کلی برای همه نهادها و سازمانهای دولتی و ملی صیبن ما در همه ابعاد و سطوح گوناگون اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی طرح ریزی کرده اند و اکنون دیگر بر کمتر کسی پوشیده است که مقصود کارگزاران قدرت نوبنیاد از "پاکسازی" و "نوسازی" در هیچ یک از نهادها و سازمانهای دولتی و ملی به هیچ روی تنها پاک کردن محیط آن نهاد یا سازمان از آلودگی به حضور سرسپردگان و مزدوران نظام پیشین و پر وبال دادن بیشتر به عناصر پیشرو و مردم گرا نیست، بلکه برنامه و هدف اصلی، در مرحله "پاکسازی"، از میان برداشتن امکان هرگونه مقاومت و اعتراض و خنثی کردن هرگونه نیرو و کنش انقلابی و در مرحله "بازسازی" سپردن همه کارها به شبکه گسترده و تازه ای از ماموران وحشت و تفتیش و جاسوسی و در نتیجه صید ساختن فضای عمومی جامعه ایرانی به گورستان آرامی است که در آن هیچ آدم زنده ای به هیچ یک از کارهای "این جهان" کاری نداشته باشد. تحلیل چندان عمیقی لازم نیست تا این نکته آشکار شود که سرمداران حاکمیت جدید، انقلاب را تا آنجا که به مردم مربوط می شود، تمام شده می دانند. نظام پیشین برافزاده است و نظامی دیگر جای آنرا گرفته است. و برای مردم ما کاری نمانده است جز این که بر جای خود بنشینند و با "صبر انقلابی" یعنی با سکوت و پذیرش مطلق "ناظر" باشند که چگونه حکمرانان جدید اقتصاد و سیاست و فرهنگ و به طور کلی همه چیز جامعه ما را به دلخواه خود "پاکسازی" و "بازسازی" می کنند. اما در میان همه سازمانها و نهادهای اجتماعی و فرهنگی، دانشگاهها امروز در موقعیت دشوارتری قرار دارند. از آنجا که دانشگاهها، به ویژه در سطح جمعیت دانشجویی، بارها نشان داده اند که از توش و توان انقلابی بیشتری برخوردارند و در مبارزه برای دست یافتن به خواستهای مردمی خویش پیگیر تر و سازش ناپذیرتراند، طبیعی است که قدرت نوبنیاد، در راه تحکیم پایه های سلطه همه جانبه خویش، با سرسختی بیشتر و با اقداماتی سرکوبگرانه تر بر آنها یسورش آورد. به یاد داریم که دانشگاهها، در همان نخستین ماههای

پیروزی انقلاب، خود از درون به پاکسازی و بازسازی انقلابی خویش آغاز کرده بودند. بسیاری از عناصر وابسته به مساواک و دیگر سازمانهای ضد مردمی نظام آریامهری، چه در میان دانشجویان و چه در میان استادان و کارمندان دانشگاهها، شناسائی و از محیط دانشگاهی طرد شده بودند و اگر این روند ادامه می یافت، فضای آموزش عالی کشور به زودی از هرگونه آلودگی جدی به حضور عناصر ضد انقلابی پاک می شد. از طرف دیگر، استادان و دانشجویان انقلابی صمیمانه و بیگیرانه در صدر دگرگون ساختن ساخت و محتوای آموزش دانشگاهها و هماهنگ ساختن آن با نیازها و مقاصد انسانی انقلاب بودند. چه شد که حاکمیت جدید لازم دید که با بستن دانشگاه، آنها را با به خون کشیدن مقاومت پیشروترین دانشجویان، جریان طبیعی پاکسازی و بازسازی را که از درون نظام دانشگاهی کشور آغاز شده بود، متوقف کند؟ روشن است که حکمرانان جدید تنها بخش ناچیزی از جمعیت دانشگاهی کنونی را با خواست مساو صالح خویش موافق می یابند. اکثریت عظیم این جمعیت، اعم از استاد و کارمند و دانشجو به نظر سرمداران حاکمیت جدید "طاغوتی"، "شرق گرا"، "غرب گرا"، "مناقض"، "فاسد" و غیر متعبد و ضد انقلابی" اند. بستن و بسته نگه داشتن دانشگاهها و تبلیغات زهرآگین و فریبکارانه ای که بر ضد همه نهادهای آموزش عالی کشور میشود تنها می تواند بدین معنا باشد که قدرت نوبنیاد به طور کلی از همه این نهادها و از اکثریت افراد جمعیتی که آنها را بر پا می دارند وحشت دارد و طبیعی است که نخستین هدف آن در سیاست دانشگاهی خود، نابود کردن این نهادها و پراکندن این جمعیت و در نتیجه بی اثر کردن نیروهای درونی آن باشد. این هدف را طراحان انقلاب فرهنگی "که در حقیقت چیزی جز توطئه ای ضد فرهنگی نیست" "پاکسازی دانشگاهها" نامیده اند.

اما از طرف دیگر بر مرتجع ترین سیاست بازان نیز پوشیده نیست که هیچ نظام اجتماعی در جهان امروز نمی تواند خود را از زهر گونه نهاد سازمانی دانشگاهی بی نیاز بداند. بر ویرانه های دانشگاه پیشین باید دانشگاهی دیگر ساخت و به جای جمعیت دانشگاهی پیشین باید جمعیتی دیگر گرد آورد. اما چگونه

تجربه اندوزی در خنثی کردن زمینه های هرگونه تشکل دانشجویی
 ثنی و تازه ، پیش از آنکه مکانیسم های شکل گیری هرگونه جنبشی
 به کار افتد " همه شان را ترخیص خواهیم کرد " در گام دوم
 " دانشجویانی که ۷ واحد باقی مانده دارند " (۵) به
 دانشگاهها راه خواهند یافت و سپس ، یعنی هنگامی که
 مدیران جدید آموزش عالی کشور بر بی مقابله با هرگونه " پیشامد
 نامطلوبی " در دانشگاهها آماده شده باشند ، " دیگر دانشجویان
 به تحصیل فراخوانده خواهند شد " (۶) روشن است که هدف
 این طرح یا توطئه ، تا اینجا چیزی نیست جز یاره پاره کردن
 جمعیت دانشجویی و از میان برداشتن امکان هرگونه مقاومت
 سازمان یافته و پیشگیری از بروز هرگونه جنبش چشمگیر اعتراضی در
 سطح دانشگاه . پس از دانشجویان باید به کار و پرونده
 استادان رسید . در این زمینه معیارها از پیش روشن است . هر
 کس " مکتبی " و " متعهد " نباشد البته در دانشگاه جایی نخواهد
 داشت . بدین ترتیب کار برد معیارهای خود بینانه " مکتبی
 بودن " و " متعهد بودن " که روز به روز نیز معنا و محتوای تنگ
 نظرانه و سطحی تری می یابند ، باعث خواهد شد که هر روز
 شماره بیشتری از استادان آزاده و پیشرو که تنها گناهشنان
 ناتوانی از ریا کردن و زهد فروشی است ، از کار برکنار شوند
 یا خود به علت تحمل ناپذیر یافتن شرایط از کار کناره می گیرند و
 به زودی همه کارهای آموزشی دانشگاهها به دست کسانی
 بیفتد که برجسته ترین امتیازشان توانائی مسابقه دادن با
 همکاران در دورویی و تظاهر به نری داشتن ظواهر شرع است .
 استادان دانشگاههای جدید لازم نیست آدمهای تازه ای باشند ؛
 کافی است که ظاهر شخصی خود را با آنچه شرایط تازه اقتضا می
 کند هماهنگ کرده باشند . دیروز استاد دانشگاه می بایست
 خوشبویش باشد ، کراوات بزند ، ریش تراشد و سوج پیکان را بر سر
 انگشت خود بچرخاند ، اما امروز استاد دانشگاه کسی است که
 شلوار خود را اطو نکند ، یقه پیراهن خود را ببندد ، ته ریش
 داشته باشد و تسبیح بگرداند . به این می گویند دگرگونی انقلابی
 تا کور شود هرآنکه نتواند دید . اما تنها کور دلان به روشنی نمی
 بینند که هنوز هم شرایط لازم برای استادی دانشگاه برخوردار
 بودن از دانش حرفه ای و خصلت نویی و خود آموزی مداوم

دانشگاه و چگونه جمعیتی ؟ دانشگاه و جمعیتی خاموش و سر
 براه و بی بهره از هرگونه انگیزه نویی و پژوهش آزاد و آماده
 برای پذیرش بی چون و چرای احکام و تصمیمات خود مدارانه
 حاکمیت جدید . این دومین هدف سیاست تازه آموزش عالی
 کشور در زبان طراحان توطئه ضد فرهنگی " بازسازی دانشگاهها "
 نام دارد . بدین ترتیب روشن است که طرح پاکسازی و بازسازی
 دانشگاهها تر حقیقت توطئه ای است برای نابود کردن همه
 نیروها و ظرفیتها و امکانات فرهنگی و انقلابی کنونی و آینده
 دانشگاههای کشور . اما مجریان این طرح یا توطئه می دانند
 که تکان های شدید به ویژه در زمینه های فرهنگی ، جامعه را
 هشیار می کند و به نشان دادن واکنش بر می انگیزد . بهترین
 شیوه کار در اینگونه زمینه ها پیروی کردن از سیاستی " گام به
 گام " است . پس چه در مرحله " پاکسازی " و چه در مرحله " باز
 سازی " اقدامات لازم " یکی پس از دیگری انجام خواهند گرفت
 نه همه با هم .

البته کار با پاکسازی آغاز می شود . نخست باید از جمعیت
 دانشگاهی کنونی خلاص شد . اما این کار باید گام به گام انجام
 گیرد و راهش این است که دانشگاهها " به تدریج " باز شوند .
 در نخستین گام " یعنی در ظرف دو ماه آینده به تدریج
 دانشجویانی را که حدود ۲۵ واحد از دروسشان باقی مانده
 و تعدادشان بالغ بر پانزده هزار نفر خواهد بود به دانشگاه
 ها فراخوانده ایم و به زودی آنها را ترخیص خواهیم کرد " (۲)
 " البته در میان این دانشجویان هستند کسانی که در زمینه
 های سیاسی " همچنان پس از منع قانونی این کارها به فعالیت
 ادامه داده باشند " (۳) اینان " تکلیفشان چیز دیگری است "
 (۴) بدین معنی که لابد در همان لحظه ورود به دفتر تمام
 نویی بازداشت و روانه زندان خواهند شد تا اگر از جسدان
 خوش سیر نباشند هرچه زودتر چشمان خود را باز کنند و
 " حقایق " را ببینند و به راه راست " ارشاد " شوند . اما نکته با
 اهمیت تر همان شماره دانشجویی است که در این نخستین گام
 از مرحله " پاکسازی " به دانشگاه راه خواهند یافت . پانزده هزار
 نفر " آنهم در کل دانشگاههای سراسر کشور ، جمعیتی را نمی
 سازند که خطری جدی پیش آورد . فرصتی خواهد بود بسرای

تردید دشمن خود و خلق و خدا بشناسی و او را "لو" بدهی و به زندان و حتی به جوخه اعدام بسیاری، گیرم برادرت باشی یا خواهرت، پدرت یا مادرت.

برنامه های درسی دانشگاه نیز البته دگرگونی های اساسی خواهند یافت. "زبان، ادبیات، منطق، تاریخ، علم معارف اسلامی و مسائل مربوط به تعلیم و تربیت" (۷) از "دروس الزامی" خواهند بود، یعنی دانشجویان کلیه رشته ها باید آنها را طی دوره تحصیلاتشان بگذرانند. " (۸) و البته نباید پرسید چرا، و البته نباید پرسید که آخر اینگونه دروسها مثلاً به دوره های پزشکی یا مهندسی چه ربطی دارد. طراحان برنامه "بازسازی" دانشگاه ها می خواهند "تخصص" را با "ایمان" درهم آمیزند و یگانه کنند. وجه سود از یادآوری این نکته های آشکار گشته "ایمان" را از جاهای دیگر به دست می آورند نه از دانشگاه. و دانشگاه حتی در رشته الهیات نیز به دانشجویان "تخصص" می آموزد و نه ایمان؟

اما تدریس واحد های تقویت کننده ایمان طبعاً مستلزم به کنار گرفتن مدرسان ویژه ای است. به این دلیل "برای تدریس معارف اسلامی در دانشگاهها از جامعه مدرسین خواستیم که نزدیک به صد نفر را به ما معرفی کنند. (۹) این کار اقدامی است در جهت دست یافتن به هدفی که عنوان تبلیغاتی آن "وحدت روحانی و دانشجو" یا "وحدت فیضیه و دانشگاه" است. اشتباه نشود، هدف به هیچ روی آشتی دادن روحانی و دانشجو یا فیضیه و دانشگاه نیست. دست پروردگان فیضیه، در کسوت حاکمان شرع، تا امروز در بسیاری از دانشگاهیان و به خصوص دانشجویان را به جوخه اعدام یا دست کم به زندان سپرده اند. و آشکار است که وحدت حاکم با محکوم، یا جلال با قربانی، کاری است منطقاً ناممکن: مگر آنکه به واژه وحدت معنای خاص داده شود، که در این مورد حقیقت همین است. یکی از ویژگی های خود گامه در برخورد با زبان مردم این است که به برخی واژه ها معنای دلخواه خود را می بخشند. برای نمونه، آریسا صبر از معنای واژه انقلاب "رنگ خشم و خون را گرفته بود و از این مفهوم چیزی ساخته بود هر رنگ ترس و کفن. حکمرانان جدید ما نیز از این خود گامگی زبانی بهره ها دارند. در زبان عادی

و مهارت در کار تدریس است نه خوشپوش بودن یا نبودن و ریش داشتن یا نداشتن و تمسیح گرداندن یا نگراندن.

پس از استادان طبعاً نوبت کارمندان دانشگاه خواهد بود. اصلاً مشکل کارمندان دانشگاه مشکل ویژه ای نیست. کارمند در همه جا و در هر شرایطی، کارمند است. و طراحان برنامه پاکسازی و بازسازی ادارات دولتی طبعاً با کارمندان دانشگاه همسان رفتاری را خواهند داشت که با دیگر کارمندان دارند.

و اما "پاکسازی" دانشگاهها مقدمه ای خواهد بود برای "بازسازی" نظام آموزش عالی کشور. در این زمینه طراحان به اصطلاح انقلاب دانشگاهی مردانه می کوشند تا کاری کنند که دانشگاههای آینده ایران کمترین شباهتی به دانشگاه نداشته باشند. شیوه گزینش دانشجو، دروس دانشگاهی، ساخت کادرهای آموزشی و به طور کلی همه چیز دانشگاه های آینده این سرزمین در سراسر جهان به راستی که "بی نظیر" خواهد بود.

در شیوه گزینش دانشجو، یعنی در کنکور، به ویژه به "اطلاعات عمومی" و "متعهد بودن" دانشجویان تأکید خواهد شد. نظام آریامهری نیز برخوردار بودن داوطلبان ورود به دانشگاه از "اطلاعات عمومی" را بسیار با اهمیت می شمرد. اما مراد کسار گزاران سیاست فرهنگی حاکمیت جدید از "اطلاعات عمومی" البته چیزهای دیگری است. شرکت کنندگان در کنکور دانشگاه اگر در زمان آریامهری بایست بدانند که رضاشاه که بود و چرا به اول لقب کبیر دادند، اکنون باید بدانند که شیخ فضل اله نوری که بود و چرا او را "آیت اله" می خوانند. و اگر در زمان آریامهری پرسش این بود که جواهرات سلطنتی در عهد ناصرالدین شاه قاچار چند پاره بود و امروز چند پاره است، اکنون پرسش این است که کفن مرد چند تکه است و کفن زن چند تکه.

"متعهد بودن" نیز البته معیار با سابقه ای است: منتها در زمان آریامهر "شدت" کثرتی داشت. در آن زمان کافی بود "اساس سلطنت مشروطه" را پذیرفته باشی و "بر علیه اضییت کشور" اقدامی نکرده باشی و نکسی. اما امروز لازم است که "جدا متعهد" باشی یعنی هر آنچه را که حکمرانان جدید می گویند و می کنند درست و انقلابی و حتی "الهی" بدانی و هر کس را که بالای چشم برکنندگان حاکمیت جدید ابرویبیند بسی

دارند. ایشان می‌توانند "آماده نبودن شرایط" را بهانه کنند و همچنان به سکوت خویش، که می‌تواند به معنای پذیرش باشد، ادامه دهند. اما اگر امروز در برابر این ایلغار فرهنگی دلیرانسه و ایثارگرانه ایستادگی نکنند، فردا از بی‌همتی خویش در پیشگاه تاریخ شرم زده و سرافکنده خواهند ماند. آیندگان حق خواهند داشت از ایشان بپرسند: هنگامیکه چماق خودکامی و ارنج‌جاع با ضربه‌های سنگین و پیاپی مفرز فرهنگی میهن ما را متلاشی می‌کرد، شما کجا بودید و چه می‌کردید؟

گروهی از دانشگاهیان ایران

۲۶ آذر ۱۳۶۰

* ۱ تا ۹ - از گفته‌های دکتر عبدالکریم سروش، یکی از اعضای "ستاد انقلاب فرهنگی"، در روزنامه کیهان شماره ۱۱۴۵۹، سه شنبه ۲۴ آذر ۱۳۶۰

تناقضات باند هلی قدرت

ممکن است، هرچند که پس از آن مدت دوباره از این یا آن گوشه اختلافها بروز خواهند کرد. لکن بروز این اختلافات با صاف‌بندی فعلی و ماهیت اجتماعی - سیاسی آن بهیچوجه شکننده نیست. در شدیدترین مرحله بالاخره جناح آماده، منجمد، دارای ابزار نظامی به تصفیه دست خواهد زد و حرف آخر را سلاح قدرت در قدرت به جناح مخالف تحمیل خواهد نمود.

پس از هفته‌ها اختلاف ما شاهد آراض و اتحاد نسبی در قدرت حاکمه هستیم. این نیز موقتی است، چرا که مسائل و مشکلات اصلی که زمینه ایجاد اختلافات است باقی مانده است و هنوز ویرانه و "راه رشدی" که جوابگوی شرایط بحرانی کنونی باشد موجود نیست. هنوز ناامنی، نابسامانی و ورشکستگی اقتصادی بیداد می‌کند و هنوز جنگ با شدت ادامه دارد. دیر یا زود باید به جای وحدت بر سر "قصاص" و سرکوب، بر سر گرایش جهانی و گرایش اقتصادی به توافق رسید. این توافق ممکن نیست مگر با درگیری مجدد و پیروزی جناح نظامی.

یعنی در زبانی که ما مردم می‌شناسیم "وحدت" دو یا چند کس یا گروه یا سازمان با یکدیگر به طور کلی به معنای همکاری کردن، نزدیک و صمیمانه آنها با یکدیگر است برای رسیدن به هدف یا هدف‌های ویژه، البته با حفظ هویت و استقلال درونی هر یک از آنها. اما در زبان سیاستمداران کنونی ایران واژه "وحدت" همچون بسیاری از واژه‌های دیگر، معنای تازه و خاصی یافته است. "وحدت" در زبان سیاست‌جدید دقیقاً به معنای سر سپردن بی‌چون و چرای همگان به شخص یا اشخاص خاص و منحل شدن همه نهادها و سازمانها در نهاد بی‌آزمایی ویژه است. در این معنا "وحدت دانشگاه و فیضیه" عملاً چیزی نخواهد بود جز منحل شدن روزافزون دانشگاه در فیضیه، و "وحدت دانشجو و روحانی" برآیندی نخواهد داشت مگر سر سپردن برده وار دانشجو به روحانی. انسانیت قرن‌ها است که قرون وسطی را پشت سر نهاده است. اما در ایران علم و فن و هنر و فلسفه یکبار دیگر باید یوغ بردگی را به گردن گیرند.

بدین ترتیب ابعاد گسترده طرح توطئه آمیزی به نام "پاکسازی و بازسازی دانشگاهها" و به قصد نابود کردن استقلال درونی و پویندگی و سرزندگی و نوجویی نظام دانشگاهی ما ریخته شده است، آشکار می‌گردد. "پاکسازی" محیط آموزش عالی کشور در عمل چیزی نخواهد بود جز نابود کردن کل ظرفیت فرهنگی و از میان بردن یا خنثی کردن همه نیروها و امکانات کنونی جمعیت دانشگاهی برای هرگونه اعتراض و مقاومت متشکل و چشمگیر برابر تصمیمات و اقدامات خودکامانه و ضد فرهنگی زورمداران جدید. و بازسازی دانشگاهها در آینده فقط به معنای پدید آوردن فضا بی دانشگاهی خواهد بود که در آن هیچگونه فعالیت آزاد و بسا لنده ای در زمینه‌های علمی و فنی و هنری و پژوهشی و فرهنگی انجام نگیرد و هرگز از هیچ گوشه ای از آن هیچ آوازی برنخیزد مگر ظنین دعا گفتن‌های دست جمع به جان کسانی که عملاً از هرچه دانش و فن و هنر و پژوهش و فرهنگ است بیزارند. در چنین شرایطی، استادان و دانشجویان و کارمندان آگاه و فرهنگ دوست و مصلحتی دانشگاهها وظیفه و مسئولیتی بس خطیر

تناقضات باندهای قدرت

از هفته ها پیش اختلاف میان جناحهای حاکم انعکاس خارجیسی یافت . همزمان با آن بازار شایعه گرم شد . جمعی از پیروزی جناح حجتیه بر حزب وعده ای از پیروزی بر حجتیه سخن میرانند . آنچه مسلم است اینستکه اختلاف درونی به حدی بود که خامنه ای ناچار شد با پادرمیانی وریش سفیدی و همچنین پاکشویی انجمن حجتیه در افکار عمومی به این اختلاف پایان بخشد . او در سخنرانی خود گفت که انجمن حجتیه طیفی از افراد " انقلابی " و " خط امامی " تا افراد منحرف است . هنوز قابل پیش بینی نیست که این صالحه به نفع چه طرفی تمام خواهد شد . اما قدر مسلم اینستکه در شرایطی نظیر شرایط فعلی ، این جناح نظامی و شبه نظامی است که قادر خواهد بود حرف آخر را بزند و در مرحله نهائی دعوا را به نفع و با قدرت نظامی خود خاتمه دهد .

ظاهر این کشمکش هرچه باشد ، ریشه در اوضاع نا بسامان اقتصادی و اجتماعی جامعه دارد . واردات ایران بنا به گزارش روزنامه های رسمی از سال ۵۶ و ۵۷ نیز فزونیتر شده و صادرات غیر نفتی تقریباً متوقف گشته و صادرات نفت به خاطر اوضاع و خرابیهای جنگ به شدت سیر نزولی نشان میدهد . بیکاری و گرانی تشدید شده و افزایش روزافزون اعتراضات را باعث گشته است . جنگ بسا مخارج هنگفت ادامه دارد و فقط ابزار سرکوب همه جانبه است که کارائی خود را حفظ کرده است . قدرت حاکم در مقابل ایسمن فشار شدید چاره ای ندارد جز اینکه یکدست و متحد عمل کند ، لیکن آنچه که می گذرد این اتحاد را هر لحظه با خطر تشتت روبرو می سازد . قدرت جوان نظامی و شبه نظامی احتیاجات بیشتری می خواهد تا در سایه سرکوب و برنامه " راه رشد غیر سر سرمایه داری " و کک گیری از بلوک شرق بتواند به حل معضل بپردازد .

اما روحانیین و عناصر رهبری روحانیت که در میان طرفداران رژیم دارای نفوذ و قدرت اند نمی توانند شاهد " راه غیر اسلامی " باشند و خطر " کودتای شرقی " خواب راحت را از چشمانشان برده است . نابسامانیها به این اختلاف راه و روش دامن می زند و بسیاری از

اختلاف های جدید را می آفریند . سخنرانی آیت اله خمینیس به عنوان " رهبر " و فقیه که عمدتاً به نفع جناح روحانی بود ، در گیریهای فرمانداران و حکام شرع در کرج و اصفهان و ... انتخاب مسئول ایدئولوژی برای سپاه پاسداران ، همه اینها نشان دهنده عمق اختلاف و همچنین نمایاننده کوششی است که برای رفع آن در جریان است .

اما اگر گمان شود که این اختلافها موجب خواهد شد رژیم از ادامه قدرت واماند ، بسیار ساده گزائی شده است . اختلاف در بطن هر قدرت حاکم در جامعه طبقاتی امری طبیعی است . و در جناحها و نبرد آنها با یکدیگر چه در دربار قعودالی و چه در قدرت حاکمه سرمایه داری کاملاً واضح و روشن به چشم خسوده است . هرگز در اینگونه درگیریها قدرت بالا به خودی خود مضمحل نشده تا سگان جامعه را به دست ناخدا ایان از پائین بسپارد ، بلکه در کشاکش این درگیریها یک جناح بر جناح دیگر تفوق یافته و قدرت را به انحصار خود در آورده است . شک نیست که هر اختلاف و تضادی در قدرت حاکمه می تواند مورد استفاده نیروهای دیگر جامعه قرار گیرد ، اما همانطور که گفته شد به خودی خود به راه حل نمی انجامد . مهم این است که نیروهای سیاسی و اجتماعی به تضاد و اختلاف درون قدرت حاکم دلخوش نباشند ، طبیعت آنها در پیابند و درجه آنها در اتخاذ سیاستها و برنامه ها دخالت دهند .

در مثال مشخص ما اختلاف های موجود اولاً از منشا و منافع طبقاتی متفاوت نشات نگرفته و ثانیاً در ابعاد سیاسی ترقیخواهی و ارتجاعی و تناقض ایندو با یکدیگر مطرح نیست . عمدتاً صالحه برنامه های ضروری و کوتاه مدت و گرایش جهانی موجب اختلاف است . شعار نه شرقی و نه غربی است که مورد تردید قرار گرفته و مسائل اقتصادی و اجتماعی کوتاه مدت است که لاینحل مانده . اگر هر یک از ایندو جل شوند ما برای مدتی با قدرت حاکمه واحد و یکپارچه روبرو خواهیم بود . اگر پیروزی جنگ ممکن نبود خود تا ماهها تلور و تظاهر این اختلافها را عقب خواهد راند . اگر جناحی برای مدتی عقب نشینی کند همانند چند ماهه بقید در صفحه ۱۱

برای سرنگون کردن ارتجاع فاشیستی به « شورای ملی مقاومت » پیوندیدیم